

## مسئله دور معرفتی و معرفت آسان از دیدگاه ارنست سوسا

سعیده فخار نوغانی\*  
 رضا اکبری\*\*  
 جهانگیر مسعودی\*\*\*

### چکیده

بر اساس اصل «شرط لازم معرفتی»، فاعل شناسا زمانی دارای معرفت است که به قابل اعتماد بودن منبع باورهای خود باور داشته باشد؛ اما پذیرش این اصل، مسئله دور معرفتی را در پی خواهد داشت؛ زیرا برای اثبات اعتمادپذیری منبع باورها، از باورهایی استفاده شده که خود آنها برگرفته از همان منابعی‌اند که اثبات قابلیت اعتماد آن مطلوب است. از طرف دیگر عدم پذیرش این اصل، به معضل دیگری در معرفت‌شناسی منتهی می‌شود که از آن به معرفت آسان تعبیر می‌گردد. معرفت آسان، ناظر به نظریاتی است که قابل اعتماد بودن منابع معرفتی خود را بسیار آسان در نظر

\* دکترای رشته فلسفه دین و مسائل جدید کلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

\*\* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه و کلام دانشگاه امام صادق - علیه‌السلام.

\*\*\* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۱/۳/۹

می‌گیرند. این نظریات معرفت‌شناختی برای حل مسئله فوق راهکارهایی اندیشیده‌اند که از این میان می‌توان به راهکار ارنست سوسا اشاره کرد.

**واژگان کلیدی:** دور معرفتی، معرفت آسان، اصل شرط لازم معرفت، معرفت حیوانی، معرفت عقلانی.

### مقدمه

مسئله دور معرفتی از جمله مسائلی است که معرفت‌شناسان با آن مواجه‌اند. دور معرفتی در یک تعریف ساده زمانی اتفاق می‌افتد که یک روش یا فرآیند معرفتی را برای تعیین اعتبار خود همان روش به کار ببریم. اگر برای نشان‌دادن قابل اعتماد بودن یک منبع معرفت، از گزاره‌هایی استفاده کنیم که خود آنها برگرفته از همان منبعی‌اند که اثبات قابلیت اعتماد آن مطلوب است، در دور معرفتی گرفتار آمده‌ایم. در مقام تشبیه مانند آن است که برای اطمینان درباره صداقت یک فرد به گفته‌های خود او درباره صداقتش اطمینان کنیم. مسئله معرفت آسان با مسئله دور معرفتی مرتبط است. توضیح اینکه یکی از راه‌های گریز از دور معرفتی، مفروض گرفتن اعتمادپذیری منابع ادراکی است. این راه هر چند ظاهراً ما را از مسئله دور معرفتی نجات می‌دهد، اما در عین حال به معنای اهمال در تحلیل معرفت است. عدم ارائه تبیینی دقیق درباره اعتمادپذیری منابع معرفتی، یکی از رسالت‌های اصلی معرفت‌شناس است که نمی‌تواند نسبت به آن غافل باشد. لذا این روش، در مشکل آسان‌گیری در مقام تحلیل معرفت گرفتار است؛ آنچه که از آن با تعبیر معرفت آسان یاد می‌شود.

ارنست سوسا معرفت‌شناس معاصر - که به عنوان یکی از نظریه‌پردازان معرفت‌شناسی فضیلت‌محور در حوزه معرفت‌شناسی شناخته می‌شود - برای مسئله دور معرفتی و معرفت آسان تدابیری اندیشیده است. در این نوشتار در صدد آن‌ایم که ضمن تبیین این معضل معرفت‌شناختی و اشاره به راهکارهای مطرح از سوی معرفت‌شناسان، اختصاصاً به اندیشه بدیع سوسا در این مسئله پردازیم.

### ۱. تقریر مسئله دور معرفتی

مسئله دور معرفتی را با تقریر آلستون شروع می‌کنیم. وی مراحل اثبات اعتمادپذیری حس را چنین ترسیم می‌کند:

ساده‌ترین راه برای اثبات اعتمادپذیری قوه شناختاری حس، آن است که ما نمونه‌هایی از باورهای حسی را جمع‌آوری کرده و به صورت گزاره‌هایی مانند گزاره‌های ذیل بیان می‌کنیم. سپس به میزان صدق این گزاره‌ها، درصد اعتمادپذیری حس را ارزش‌گذاری کرده و در مرحله بعد برای اثبات مطلوب مورد نظر، یک استدلال استقرایی به این نحو تشکیل می‌دهیم:

- در زمان T1 فاعل شناسا S1، باور حسی P1 را دارد و P1 صادق است؛
- در زمان T2 فاعل شناسا S2، باور حسی P2 را دارد و P2 صادق است؛
- در زمان T3 فاعل شناسا S3، باور حسی P3 را دارد و P3 صادق است؛
- نتیجه اینکه ادراک حسی یک منبع، قابل اعتماد برای شکل‌گیری باور است.

اگر درباره صدق مقدمات این استدلال استقرایی سؤال شود، تنها راه اثبات صدق آن‌ها استفاده از باورهای حسی دیگر است؛ بنابراین استدلالی که قرار است برای اثبات اعتمادپذیری ادراک حسی تنظیم شود، خود مبتنی بر مقدماتی است که با ابتدای بر قابل اعتماد بودن حس به عنوان یک پیش‌فرض، در این استدلال به کار رفته‌اند. نتیجه اینکه آنچه ما در صدد اثبات آن هستیم، قبلاً به عنوان پیش‌فرض پذیرفته شده است.

حال فرض کنیم که کسی برای نجات از دور معرفتی، منبع باورساز را بدون ارائه دلیل، قابل اعتماد بداند. در این صورت به نظر می‌رسد که چنین شخصی مسئله معرفت را بسیار آسان در نظر گرفته است. چنین شخصی ظاهراً توانسته است به راحتی به معرفتی بسیار اساسی درباره عالم، یعنی اعتمادپذیری قوای معرفتی انسان دست یابد. در چنین حالتی یک جای کار گرفتار مشکل است. چگونه ممکن است در عرصه‌ای از معرفت به دنبال ارائه شرایط متعدد باشیم و در عرصه دیگر به راحتی ادعای معرفت نماییم (Alston, 1986, p.9).

استوارت کوهن این معضل را با ارائه اصل «شرط لازم معرفت» که به اختصار اصل

KR نامیده می‌شود، تقریر کرده است.

اصل KR: منبع بالقوه معرفت K برای فاعل S معرفت ایجاد می‌کند؛ تنها اگر S معرفت داشته باشد که K قابل اعتماد است (Cohn, 2005, pp.422).

بر طبق اصل مذکور، قبل از اینکه برای فاعل شناسا نسبت به جهان پیرامون خود معرفت حاصل شود، معرفت دیگری مقدم بر این معرفت لازم است؛ به این نحو که فاعل باید بداند که ابزارها و روش‌های کسب باور او قابل اعتمادند. بر مبنای این باور اولیه است که می‌توان باورهای کسب‌شده را معرفت دانست؛ مثلاً اگر من به وجود خورشید در آسمان باور دارم و این باور را از طریق رویت خورشید در آسمان به دست آورده‌ام، باید به اعتمادپذیری بینایی خود مطمئن باشم.

اصل KR نشان می‌دهد که انتساب معرفت به فاعل شناسا، زمانی اتفاق می‌افتد که معرفت درجه دومی به این معرفت ضمیمه شود؛ یعنی معرفت به اعتمادپذیری منبع معرفت (Source). حال اگر کسی در خصوص اعتمادپذیری منبع ادراکی دلیلی نداشته باشد، مسئله معرفت را بسیار آسان گرفته، خود را از تحلیل مهم‌ترین مسئله معرفت‌شناسی به کنار کشیده است که خود، اشکالی بزرگ است؛ بنابراین به نظر می‌رسد که ما گرفتار یک دوگانه‌ایم؛ یا باید اصل KR را رعایت کنیم یا اینکه از آن صرف‌نظر نماییم. در صورت اول، تنها راهی که ظاهراً برای وصول معرفت به اعتمادپذیری یک منبع معرفتی داریم، خود آن منبع معرفتی است که استفاده از آن به معنای گرفتارشدن در دور معرفتی است. در صورت دوم، یعنی اگر از اصل مذکور صرف‌نظر کنیم، مسئله معرفت‌یابی را بسیار آسان گرفته‌ایم که با شهودهای معرفت‌شناختی ما و نیز سخت‌گیری‌های معرفت‌شناختی در عرصه‌های مختلف معرفت، در تعارض است. کوهن با ذکر این اصل، برخی از رویکردهایی را که ظاهراً از دور معرفتی نجات یافته‌اند، گرفتار آسان‌گیری معرفت می‌داند؛ زیرا اصل شرط لازم معرفت را رعایت نکرده‌اند. از جمله می‌توان به برخی تقریرهای قرینه‌گرایی (Evidentialism) و وثاقت‌گرایی (Reliabilism) اشاره کرد. قرینه‌گرایی که اصل KR را نپذیرفته‌اند، معتقدند فرد می‌تواند بر مبنای قرینه E به P معرفت داشته باشد؛ بدون اینکه لازم باشد که بداند آیا E نشانه قابل اعتمادی برای اثبات صدق P هست

یا نه (Cohn, 2002, p.309). برای مثال یک قرینه‌گرا ممکن است بر پایه اینکه چیزی به رنگ قرمز به نظر آید، ادعای معرفت نسبت به قرمزبودن آن چیز را داشته باشد، بدون داشتن دلیلی که روشن کند «به رنگ قرمز به نظر رسیدن» شاهدهی قابل اعتماد برای «قرمزبودن» است. در وثاقت‌گروی نیز باور فرد به P موجه و معرفت تلقی می‌شود، تنها اگر فرآیند باورساز، فرآیند قابل اعتمادی باشد. در این رویکرد لازم نیست فاعل شناسا از قابل اعتمادبودن فرآیند باورساز خود آگاه بوده و به آن معرفت داشته باشد (Ibid, p.310).

## ۲. رویکردهای مختلف در مواجهه با اصل KR و مسئله دور معرفتی

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان موضع نظریه‌های معرفت‌شناختی را نسبت به اصل KR و حل مسئله دور معرفتی در سه دسته جای داد:

- برخی اصل KR را نپذیرفته و در نتیجه از مسئله دور معرفتی فارغ‌اند. این دیدگاه با معضل معرفت آسان مواجه خواهد بود (Cohn, 2005, pp.417-428).

- برخی اصل KR را می‌پذیرند و در عین حال مدعی عدم گرفتاری در دور معرفتی هستند. در این میان می‌توان به راهکارهای مطرح‌شده از سوی توماس رید (Thomas Reid)، ویتگنشتاین (Wittgenstine) و دکارت اشاره کرد (Lammenranta, 2009).

- برخی اصل KR را می‌پذیرند و در دور معرفتی گرفتار می‌آیند، اما معتقدند دور مذکور دور باطلی نیست و مستلزم نفی معرفت نخواهد بود. رویکرد آلستون چنین است (Alston, 1986, p.29).

## ۳. موضع سوسا در مواجهه با مسئله دور معرفتی

مهم‌ترین هدف سوسا از طرح مباحث معرفتی پاسخگویی به تهدیدات شکاکیت است. بدیهی است که در این صورت مسئله دور معرفتی از اولویت‌های مباحث او خواهد بود. مبانی معرفت‌شناختی سوسا از جمله فضائل معرفتی، تمایز معرفت حیوانی و عقلانی، همچنین اتخاذ رویکردی ترکیبی از مبنایگروی و انسجام‌گرایی، در پاسخ‌گویی به این مسئله، از جمله مبانی تأثیرگذار است.

### ۱-۳. تقریر سوسا از مسئله دور معرفتی

از دیدگاه سوسا ادراک حسی به عنوان یک فرآیند ادراکی دو پیش فرض اساسی دارد که در صورت فقدان این پیش فرض‌ها، نمی‌توان فاعل شناسا را واجد معرفت دانست:

۱. شرایط برای این نحوه ادراک باید مناسب باشد.

۲. فاعل شناسا در این شرایط از قوای ادراکی قابل اعتماد بهره‌مند باشد؛ یعنی قوایی

که درست عمل می‌کنند (Sosa, 2011, p.142).

اهمیت این دو پیش فرض با مثال‌هایی که سوسا در اختیار ما نهاده است، روشن می‌شود. در این مثال‌ها حالت‌هایی به تصویر کشیده شده که در آنها این پیش فرض‌ها رعایت نشده است.

۱. مثال برای فقدان شرایط مناسب جهت ادراک حسی: یک فرد که معمولاً بر مبنای قوه بینایی خود رنگ‌ها را تشخیص می‌دهد، زمانی که به یک دیوار قرمز رنگ نگاه می‌کند، باور دارد که این دیوار قرمز است؛ در حالی که می‌توان حالتی را فرض کرد که این دیوار سفید بوده و نور قرمزی بر آن تابانده شده است.

۲. مثال برای فقدان ابزار ادراکی که درست عمل می‌کند: حالت دوم موقعیت فردی است که برای اطمینان از پر بودن باک بنزین اتومبیل خود به عقربه نشان‌دهنده میزان بنزین اعتماد کرده و مطمئن است اعدادی که این ابزار سنجش نشان می‌دهد، حقیقتاً نشان‌دهنده میزان بنزین موجود در باک اتومبیل است؛ در حالی که ممکن است عقربه مورد نظر خراب بوده و اعداد را به طور صحیح نشان ندهد.

در مثال اول، فردی که به قرمز بودن دیوار باور دارد، این پیش فرض را در نهان ذهن خود مفروض می‌گیرد که تمامی شرایط ادراکی از جمله فاصله، اندازه و نور به نحو مطلوبی محقق شده است؛ در حالی که چنین شرایطی وجود ندارد. در مثال دوم نیز فاعل مورد نظر، ابزار سنجش مذکور را ابزاری قابل اعتماد دانسته و مطمئن است که اگر دستگاه در لحظه اول P1 و در لحظه دوم P2 و ... را نشان می‌دهد، حقیقتاً کاشف از واقع است و در نتیجه ابزاری قابل اعتماد است در حالی که چنین نبوده است.

از نظر سوسا سؤال اصلی از اینجا آغاز می‌شود که اگر فاعل‌شناسا در ادراک حسی، منوط به داشتن این دو پیش‌فرض است، معرفت به این دو پیش‌فرض چگونه صورت می‌گیرد؟ به عبارت دیگر توجیه فاعل‌شناسا در پذیرش این دو پیش‌فرض چگونه امکان‌پذیر است؟ به عبارت سوم اگر فاعل برای موجه‌بودن در پذیرش نتایج احکام این دو قوه باید در قابل اعتمادبودن قوای مورد نظر موجه باشد؛ توجیه مربوط به اعتمادپذیری قوا چگونه قابل تبیین است؟ (Ibid)

سوسا با طرح این دو مثال در صدد است تا مسئله دور معرفتی را ترسیم کند؛ زیرا تحلیل دو حالت مذکور به‌خوبی نشان می‌دهد که فاعل در اثبات باور به اعتمادپذیری قوای مذکور، از گزاره‌هایی استفاده می‌کند که برگرفته از خود همان قواست؛ یعنی جایگاه معرفتی قوه مذکور توسط خود آن قوه مورد تأیید قرار می‌گیرد و این، یعنی دوری که غالباً از جانب معرفت‌شناسان مطلوب نیست. مثلاً در ادراک حسی، فاعل ابتدا به طور پیش‌فرض می‌داند شرایط نور، مناسب است و او توسط یک نور فریبنده فریب نخورده است. اگر موضع معرفتی ما نسبت به کیفیت نور، مثبت نباشد، نمی‌توانیم باور داشته باشیم که این دیوار قرمز است؛ اما معرفت ما به پیش‌فرض مذکور بر مبنای خود قوه بینایی که هنوز قابلیت اعتماد آن ثابت نشده، اتفاق می‌افتد. در مثال دوم نیز اعتمادپذیری ابزار سنجش بنزین، بر اساس احکام و نتایجی است که از طریق خواندن درجه این ابزار حاصل می‌شود. پس باور ما به قابلیت اعتماد در یک فرآیند دوری اتفاق افتاده است. سوسا در کتاب **معرفت عقلانی** تلاش می‌کند دور موجود در اندیشه‌های دکارت و مور را آشکار سازد. از نظر او اندیشه عقل‌گرای دکارتی و رویکرد فهم متعارف (Common Sense) مور، با این دور معرفتی مواجه است. وی صورت استدلالی تفکر دکارت را چنین بیان کرده است:

- من کاملاً یقین دارم که «می‌اندیشم».

- من به صورت واضح و متمایز تصور می‌کنم که «می‌اندیشم» و این بهترین تبیین برای منبع باور من است. پس تصور واضح و متمایز «می‌اندیشم» تبیین‌کننده چرایی و چگونگی معرفت من به «می‌اندیشم» است.

- این منبع باور (تصور واضح و متمایز) نمی‌تواند منشأ معرفت من باشد، مگر اینکه قوه‌ای خطاناپذیر و قابل اعتماد باشد.

- پس تصور واضح و متمایز نشان می‌دهد که قوه من قابل اعتماد و خطاناپذیر است (Sosa, 2009, p.183).

سوسا به همین نحو استدلال مور\* را تقریر می‌کند:

- من کاملاً یقین دارم که «دست من وجود دارد».

- من می‌بینم و احساس می‌کنم که «دست من وجود دارد» و این، بهترین تبیین برای منشأ معرفت من به «دست من وجود دارد» است.

- پس ادراک حسی من از «دست من وجود دارد» تبیین‌کننده چرایی و چگونگی معرفت من به «دست من وجود دارد» است.

- اما این ادراک زمانی می‌تواند منشأ معرفت یقینی من باشد که یک قوه قابل اعتماد باشد.

- در نتیجه ادراک حسی من قابل اعتماد است (Sosa, 2009, p.184).

این دو استدلال نشان می‌دهد که قابل اعتماد بودن شهود عقلی «می‌اندیشم»، به واسطه تصور واضح و متمایزی اتفاق می‌افتد که خود آن، حکم شهود عقلی است؛ یعنی به واسطه حکم آن قوه (شهود)، اعتمادپذیری قوه تأیید می‌شود. در استدلال مور نیز قابل اعتماد بودن ادراک حسی توسط حکم حس من به اینکه دست وجود دارد اثبات می‌گردد.

### ۲-۳. راه حل سوسا برای مسئله دور معرفتی

مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که در اندیشه سوسا برای حل این مسئله مطرح شده است، عبارت‌اند از: پایه‌بودن معرفت ما به قابل اعتماد بودن منابع معرفت، مدل شبکه‌ای توجیه و تمایز دو گونه معرفت؛ یعنی معرفت حیوانی و معرفت عقلانی. در اندیشه سوسا، نگرش انسجام‌گرایانه حاصل از مدل شبکه‌ای توجیه، در کنار اعتقاد به مبنایی بودن باور من به

\* مور استدلال مشهوری در نقد شکاکیت دارد که به صورت یک سخنرانی ارائه شده است (ر.ک.:

Moor, G.E., "A defence of common sense", philosophical papers, London, Allen & Unwin, 1959).



موثق بودن منابع معرفتی، می‌تواند پاسخ‌گوی معضل دور باشد.

### ۱-۲-۳. پایه بودن معرفت به قابل اعتماد بودن منابع معرفت

اصل KR و معرفت آسان در تقابل با یکدیگر هستند. سوسا این تقابل را با بیان دو حالت به تصویر می‌کشد:

- اصل KR غلط است؛ به این معنا که می‌توان به «این دیوار قرمز است» معرفت داشت، بدون اینکه لازم باشد به قابل اعتماد بودن منبع معرفت، شناخت داشته باشیم (معرفت آسان).

- نمی‌توان به «این دیوار قرمز است» معرفت داشت مگر اینکه اولاً به نحو صحیح و موجهی به قابل اعتماد بودن موقعیت خود معرفت داشته باشیم و ثانیاً این پیش‌فرض را به نحو تصادفی یا هر روش ناقص معرفتی دیگر به دست نیآورده باشیم (اصل KR) (Sosa, 2009, p.221).

حالت اول، گرفتار مشکل معرفت آسان است و حالت دوم، اگرچه مسئله ساده بودن تحلیل معرفت را حل می‌کند، اما به دلیل لازم دانستن معرفت به اعتمادپذیری قوای ادراکی، در نهایت دچار دور می‌شود.

سوسا برای گریز از هر دو مشکل، یعنی معرفت آسان و دور معرفتی، پایه‌ای بودن معرفت به پیش‌فرض‌های لازم در ادراک حسی را مطرح می‌کند. این پیش‌فرض‌ها شامل معرفت به عدم وجود موانع ادراک است. این موانع «شرایط ادراکی فریبنده» (Misleading Perceptual Condition) و «قوای ادراکی معیوب» (Defective Perceptual Disposition) اند که به اختصار MC و DD نامیده می‌شوند (Ibid, p.225). او سپس پایه‌بودن یک باور را توضیح می‌دهد و برای آن، دو معنا را متصور می‌داند:

۱. پایه به لحاظ استنتاجی (Inferentially Basic): یک باور زمانی به لحاظ استنتاجی پایه است که مبتنی بر استنتاج نباشد؛ یعنی منشأ حصول آن غیر استدلالی باشد.
۲. پایه به لحاظ رتبی (Hierarchically Basic): یک باور زمانی به لحاظ رتبی پایه است که با معرفت به اعتمادپذیری منبع معرفت خود، همراه نباشد.

سوسا معتقد است یک باور، به معنای اول می‌تواند پایه باشد، در حالی که به معنای دوم، پایه نباشد و برعکس (Ibid, p.228).

با توجه به این دو معنا درباره پایه بودن یک باور، می‌توانیم فرض کنیم که یک نظریه معرفت‌شناختی که به ساختار معرفت پایه (Basic knowledge Structure) - پایه به معنای دوم - اعتقاد دارد، به دو گزاره زیر پایند است:

T1: معرفت پایه به لحاظ رتبی وجود دارد.

T2: چنین معرفت پایه‌ای، مبنایی برای معرفت به قابل اعتماد بودن منبع معرفت است.

سوسا BKS را چنین تحلیل می‌کند:

گزاره T1 گزاره‌ای است که همه افراد آن را می‌پذیرند؛ زیرا در صورت عدم پذیرش آن، محذور تسلسل معرفتی پیش می‌آید. البته آغاز استدلال شکاکیت از این مقدمه است؛ زیرا شکاک می‌تواند چنین استدلال کند که به هیچ وجه نمی‌توان در صورت معرفت به یک گزاره، به قابل اعتماد بودن منبع آن نیز معرفت داشت.

گزاره T2 را می‌توان، هم به صورت کلی و هم به صورت جزئی مطرح کرد. صورت کلی آن به این نحو است که از موفقیت‌های مکرر یک منبع معرفتی مثل ادراک حسی نتیجه بگیریم که این منبع قابل اعتماد است. در حالت جزئی آن نیز می‌توان از باور فرد به اینکه مثلاً «این دیوار قرمز است» نتیجه گرفت که پس این دیوار، دیوار سفیدی که بر روی آن نور قرمزی تابیده‌شده، نیست.

حال سؤال اینجاست که اگر T2 مورد انکار واقع شود، چه اتفاقی می‌افتد؛ یعنی اگر برای معرفت به اعتمادپذیری، به دنبال تحلیل دیگری غیر از پایه بودن باشیم، چه مشکل معرفتی حاصل می‌شود. سوسا معتقد است عدم پذیرش T2 به دور باطل منجر می‌شود. توضیح اینکه پیش‌فرض‌های موجود در ادراک حسی یعنی آنچه باعث می‌شود بر مبنای آن باورهای حسی ما به معرفت تبدیل شود، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. این پیش‌فرض‌ها (درست عمل کردن قوا و مناسب بودن شرایط) از دیدگاه سوسا سه ویژگی دارند:

۱. حالات ممکن‌اند؛ یعنی فاعل می‌تواند واجد آنها باشد یا فاقد آنها.
۲. محتوای گزاره‌ای دارند. لذا به همان روشی که ما باورها را به لحاظ معرفتی مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، مورد سنجش واقع می‌شوند. معرفت ما به پیش‌فرض‌ها حقیقتاً معرفت است و بر این اساس باور ما به اعتمادپذیری منابع ادراکی، شأن معرفتی دارد.
۳. جایگاه معرفتی این پیش‌فرض‌ها مقدم بر باورهاست. فرد نمی‌تواند بدون داشتن آنها اصلاً باوری به دست آورد.

با بیان این ویژگی‌ها سوسا مسئله دور را مطرح می‌کند. از دیدگاه او اگر تقدم این پیش‌فرض‌ها را بر باورها نپذیریم، دچار دور می‌شویم. در این صورت، در حالی که کاملاً فاقد موضع معرفت‌شناختی نسبت به پیش‌فرض‌ها هستیم، باورهای مبتنی بر آنها را موجه می‌دانیم و سپس با همین باورها به سراغ پیش‌فرض‌ها رفته، به توجیه آنها اقدام می‌کنیم که به معنای گرفتاری در دور معرفتی است؛ اما سوسا تذکر می‌دهد که در واقع چنین مطلبی رخ نمی‌دهد و این سناریو غیرمعقول است؛ زیرا ما با حضور پیش‌فرض‌های ذکر شده در ذهن، باورسازی می‌کنیم.

با این توضیح T2 را می‌توان چنین تبیین کرد: باور به اعتمادپذیری منابع معرفتی، یک باور پایه - به معنای دوم- است؛ زیرا توجیه این پیش‌فرض‌ها و معرفت به آنها، مقدم بر معرفت و توجیه باورهای مبتنی بر آنهاست و هیچ امر دیگری توجیه‌کننده اعتمادپذیری آنها نیست، بلکه پایه‌بودن آنها فی‌نفسه برای اعتمادپذیری آنها کفایت می‌کند ( Ibid, pp.228-237).

### ۲-۲-۳. مدل شبکه‌ای توجیه (Web Model)

از نظر سوسا توجیه معرفتی مانند یک شبکه است و باورهای موجه گره‌های این شبکه‌اند که از طریق حس و حافظه به درستی با جهان خارج مرتبط می‌شوند؛ مانند تار عنکبوتی که گره‌های آن با سطح خارجی تماس دارد. موقعیت هر گره به لحاظ علی و وابسته به گره دیگر است؛ به این معنا که هر عنصری از این شبکه توسط عضو دیگر حفظ می‌شود. این شبکه می‌تواند نامتقارن باشد. همچنین بسیاری از باورها نمی‌توانند در این شبکه قرار گیرند و ما به لحاظ علی یا هنجاری هیچ دلیلی برای تبیین آن نداریم.

زمانی که معرفت ما به خودمان و جهان پیرامونمان و نیز رابطه میان این دو، ارتقا پیدا می‌کند، ما می‌توانیم بفهمیم که مبنای استدلالی ما و دیگر مبانی کسب باور به اندازه کافی قابل اعتماد است. ما به لحاظ عقلانی چنین شیوه‌هایی را به عنوان شیوه‌های قابل اعتماد و هادی به صدق تأیید می‌کنیم. اگر پرسیده شود که آیا این امر از طریق پیش‌فرض‌هایی که قبلاً آنها را از طریق تجربه به دست آورده‌ایم، صورت می‌گیرد، پاسخ ما مثبت خواهد بود؛ هرچند این پاسخ مثبت به معنای پذیرش دور معرفتی است. علت آن است که این دور اجتناب‌ناپذیر است. ما بر اساس مشاهده‌های تجربی مکرر، به پیش‌فرض‌هایی اعتقاد داریم. ضمن اینکه آنها را اصلاح می‌کنیم؛ مثلاً باور داریم که وقتی دیواری را به رنگ قرمز می‌بینیم، این دیوار قرمز است و قوهٔ بینایی من قابل اعتماد است. این پیش‌فرض‌ها در اثر تکامل و تحول فهم بشری به تدریج افزایش پیدا می‌کند به نحوی که خود این قوا برای ارتقای معرفت ما به کار گرفته می‌شود؛ یعنی از خود قوا به منظور فهم اعتمادپذیری روش‌های به کار رفته استفاده می‌کنیم. کم‌کم به لحاظ استدلالی موجودات کامل‌تری می‌شویم و به لحاظ عمق و انسجام، ارتقاء پیدا می‌کنیم. این قوا تحت کنترل استدلالی ما قرار می‌گیرند و در نهایت دارای شأن و جایگاه معرفتی ویژه‌ای می‌شوند (Sosa, 2011, pp.150-151).

### ۳-۲-۳. معرفت حیوانی و عقلانی

از نظر سوسا معرفت به معرفت حیوانی و عقلانی تقسیم می‌شود. در معرفت حیوانی، لازم نیست فاعل شناسا درباره باورهایش منظر معرفتی (Epistemic Perspective) داشته باشد؛ اما معرفت عقلانی مستلزم منظری است که منشأ باور را تأیید کند؛ یعنی بتواند تشخیص دهد که منشأ باور او به نحو قابل اعتمادی، هادی به صدق ( Truth Conductive) است (Sosa, 2009, p.135). فهم این دو نوع معرفت در گرو فهم منظر معرفتی است. از نظر سوسا پاسخ به سؤالاتی از این قبیل، سازندهٔ منظر معرفتی من است: وضعیت باورهای من چگونه است؟ آیا می‌دانم که من معرفت دارم؟ آیا می‌دانم که موجه هستم؟ آیا باور من در شرایط مناسب و از طریق قوایی که قابل اعتمادند، به دست آمده است یا خیر؟ (Sosa, 2007, p.132). لذا معرفت در نظر او یک نوع عکس‌العمل

دماسنجی (Thermometer Reaction) نسبت به محیط معرفت نیست. اینکه من این شیء را سفید می‌بینم، معرفت نیست، بلکه من باید سؤال‌های فوق را از خود پرسیده و به آن‌ها جواب دهم. دانستن کاملاً خوب (Knowing Full Well) مستلزم آگاهی از پاسخ این سؤال‌هاست. داشتن منظر معرفتی از طریق پاسخ به این سؤال‌ها، باورهای حیوانی ما را به معرفت عقلانی تبدیل می‌کند.

مفهوم منظر معرفتی در سوسا مطابق با محتوای اصل KR است؛ یعنی معرفت درجه دومی که راجع به وثاقت قوای ادراکی به دست می‌آید. در معرفت حیوانی، باورها از طریق قوای باورسازی به دست می‌آید که صلاحیت‌های حیوانی (Animal Competence) نام دارد. در این سطح از معرفت، لازم نیست اعتمادپذیری صلاحیت مربوطه، توسط فاعل تأیید شود. همچنین لازم نیست مناسب‌بودن شرایطی را که در آن، صلاحیت‌ها عمل می‌کنند، مورد تأیید قرار گیرد. به عبارتی دیگر لازم نیست باور را بر اساس استدلال بپذیرد؛ بنابراین هیچ دور معرفتی‌ای در این مرحله اتفاق نمی‌افتد. اما در معرفت عقلانی چنین نیست؛ زیرا از طریق قوایی حاصل می‌شود که در اصطلاح سوسا فضائل معرفتی (Epistemic Virtue) نامیده می‌شود. باورهای حاصل از فضائل معرفتی که در مرتبه بالاتری از باورهای حاصل از صلاحیت‌های معرفتی قرار دارند، از منظر معرفتی فاعل شناسا نیز برخوردارند. این امر بدان معناست که هم قابلیت اعتماد فرآیند به کار رفته و هم مناسب بودن شرایط برای آن، از منظر معرفتی فرد مورد بررسی قرار گیرد. از نظر سوسا در این مرحله دور اتفاق می‌افتد؛ اما این دور غیر باطل است؛ زیرا در دو رتبه و دو سطح از معرفت واقع شده است (Sosa, 2011, p.149).

#### ۴. مبانی نظریه سوسا

در دیدگاهی که سوسا برای پاسخ به مسئله دور معرفتی اتخاذ کرده است، مؤلفه‌های متعددی وجود دارد که لازم است به آنها توجه شود؛ هرچند رویکرد وی به این مسئله، فضیلت‌گرایانه است؛ اما می‌توان از وجود نوعی مبنای‌گرایی برون‌گرا و نیز انسجام شبکه‌ای، در اندیشه او سخن گفت.

#### ۴-۱. مبنای‌گرایی برون‌گرا

مبناگرایی معرفتی، یکی از رویکردهای موجود درباره ساختار معرفت بشری و باورهای موجه است. تمامی رویکردهای مبناگرا بر پایه دو ایده اصلی، معرفت و توجیه باور را تحلیل می‌کنند. اولاً برخی باورها، باورهای پایه بوده و به گونه غیر باوری موجه‌اند و باورهای دیگر، غیر پایه بوده و به گونه باوری موجه می‌باشند. ثانیاً اینکه باورهای نوع دوم، توجیه خود را از باورهای نوع اول به دست می‌آورند.

تقریرهای متفاوت نظریه مبناگرایی بر اساس موضع‌گیری نسبت به این دو ادعای اساسی شکل گرفته است. یک مبناگرا در تقریر دیدگاه خود باید به دو مسئله عنایت داشته باشد. اول اینکه ویژگی‌ها و خصوصیتی را که یک باور به جهت برخورداری از آنها، باوری پایه محسوب می‌شود، تبیین کند و در مرحله بعد چگونگی انتقال توجیه از باورهای پایه به غیرپایه را توضیح دهد. مبناگرایان در مواجهه با مسئله اول، با دو نگرش برون‌گرایانه و درون‌گرایانه به تحلیل ویژگی‌های باورهای پایه پرداخته‌اند. بیان ویژگی‌هایی چون خطاناپذیری و یقین برای باورهای پایه که دلالت بر حالات درونی فاعل داشته و با آگاهی فاعل شناسا و وظایف معرفتی او همراه است، مبناگرایی سنتی را به رویکردی درون‌گرایانه تبدیل کرده است؛ اما رویکردهای برون‌گرا در تحلیل مبناگرایی به دو نکته توجه دارند. اول اینکه فاعل شناسا باید رابطه ضروری بین صدق و توجیه را حفظ کند و دوم اینکه باید از لوازمی که به داشتن دلیل برای باورهای پایه منجر می‌شود اجتناب کرد؛ زیرا در این صورت، شأن پایه‌بودن این باورها زیر سؤال می‌رود (Bonjour, 1943, pp.26-35).

برون‌گرایان با ملاحظه این دو مسئله تأکید می‌کنند که اگرچه ممکن است برای صدق باور پایه، دلیل وجود داشته باشد؛ اما لازم نیست فاعل شناسا نسبت به آن آگاهی و فهم شناختی داشته باشد. توجیه معرفتی یا معقولیت باورهای پایه از رابطه مناسب میان فاعل و جهان حاصل می‌شود و هر که نسبت به آن معرفت داشته باشد، بدون شک دلیل خوبی برای پذیرش آن باور دارد؛ اما برای موجه بودن آن باور پایه لازم نیست که این فهم شناختی اتفاق بیفتد. با این توصیف، توجیه باورهای پایه نیازمند باورهای دیگر یا حالات شناختاری دیگر نیست، بلکه بر اساس اموری کاملاً بیرونی، نسبت به فاعل شناسا حاصل

می‌شود. سوسا در نظریه خود به مبناگرایی برون‌گرا اعتقاد دارد؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که استفاده وی از این رویکرد در پاسخ به مسئله دور معرفتی به این نحو خواهد بود:

۱. نگرش درون‌گرایانه در باب توجیه باورهای پایه نمی‌تواند شرط کافی برای معرفت باشد؛ زیرا رابطه علی میان محتوای گزاره‌ای و متعلق آن در خارج، مورد غفلت واقع شده است. این نقصان با اتخاذ رویکرد برون‌گرایی قابل رفع است؛ زیرا به‌کارگیری روش‌های قابل اعتماد باور، ناظر به رابطه باور و متعلق خارجی آن است.

۲. این تقریر از مبناگرایی بی‌نیاز از هرگونه دلیل برای توجیه باورهای پایه است. در نتیجه با مسئله دور و تسلسل معرفتی که رویکردهای مبناگرایی درون‌گرا با آن مواجه‌اند، روبه‌رو نخواهد بود.

۳. باور ما به قابل اعتماد بودن منابع ادراکی، یک باور پایه است که به شیوه برون‌گرایان توجیه می‌شود.

#### ۲-۴. انسجام شبکه‌ای

دومین مبنای سوسا در حل مسئله دور معرفتی، تصور شبکه‌واری است که از فرآیند توجیه مجموعه باورهای انسانی در معرفت‌شناسی او وجود دارد. باورهای یک فرد در طول دوران حیات شناختاری او، به صورت یک مجموعه به هم پیوسته و در ارتباط با یکدیگر و نیز در تعامل با محیط بیرونی شکل می‌گیرند. بدیهی است در فرآیند توجیه نیز نمی‌توان این باورها را به صورت منفصل و جداگانه در نظر گرفت. ارزیابی توجیه یک باور، باید در ارتباط با سایر باورها و نیز علت‌های بیرونی آنها، در مراحل و سطوح مختلف صورت گیرد. هر مرحله از این فرآیند توجیهی، می‌تواند مبنایی برای تعدیل و اصلاح یا تکامل ارزیابی توجیه در مرحله بالاتر باشد. لذا پیشرفت ما در کسب اطلاعات علمی یا روندهای استدلالی، در جهت ارتقا مفروضات پیشین ما نسبت به جهان، امری قابل قبول است. بدیهی است این فرآیند، یک فرآیند متقابل است که نتایج آن در تکمیل یافته‌های پیشین تأثیرگذار خواهد بود. این تصویر شبکه‌گونه از توجیه که باورهای جدید و باورهای پیشین

را از یک سو و باورها و علت‌های خارجی آن‌ها را از سوی دیگر، به یکدیگر مرتبط می‌کند اگرچه در یک فرآیند دوری اتفاق می‌افتد؛ اما یک دور تکاملی است و نمی‌توان آن را به عنوان یک امر نامطلوب یا باطل در نظر گرفت.

### نتیجه‌گیری

در بررسی راهکار سوسا در مسئله مورد بحث باید دو نکته را در نظر بگیریم:

۱. آیا راه حل ترکیبی سوسا (مبناگرایی برون‌گرا + انسجام‌گرایی) قابل قبول است. به این معنا که آیا می‌توان هم زمان هم اصل KR را پذیرفته و در برابر دور معرفتی تسلیم شویم و هم آن را رد کرده و برای رهایی از معرفت آسان، به نظریه باور پایه متوسل شویم؟
  ۲. آیا سوسا در حل این معضل معرفت‌شناختی موفق بوده است یا خیر؟ آیا پیشنهاد او اشکالات ناظر به نظریات توجیه در این مسئله را پاسخ‌گو بوده است یا خیر؟
- در پاسخ به سؤال اول- همچنان‌که ذکر شد- نظریات معرفت‌شناختی در مواجهه با اصل KR با یک مسئله دو وجهی روبه‌رویند؛ به نحوی که هرکدام از وجوه مورد نظر، نامطلوب بوده، بر توجیه باورها تأثیرگذار خواهد بود. راه حل پیشنهادی سوسا در مقابل دوگانه دور معرفتی و معرفت آسان، با توجه به سطوح معرفت انسانی در نظر گرفته شده است. وی معتقد است در سطح اولیه معرفت‌های انسانی، اصل KR قابل طرح نیست؛ زیرا در این سطح معرفت، منظر معرفتی وجود ندارد؛ اما معرفت انسانی در مرتبه معرفت عقلانی نیازمند تأیید قابل اعتماد بودن قوای باورسازند. پس اصل KR مورد تأیید است. در اینجا مسئله دور معرفتی زمینه و امکان طرح دارد؛ اما سوسا با توسل به باور پایه رتبی و انسجام شبکه‌ای، از دور معرفتی رهایی می‌یابد.
- به بیان خلاصه دور باطل را می‌توان به این نحو بیان کرد: الف مبتنی بر ب و ب مبتنی بر الف باشد. بر این اساس تصویر معرفت در ساحت عقلانی در اندیشه سوسا، مستلزم دور باطل نیست و به این نحو خواهد بود:

اگر باور به یک گزاره فرضی را «الف» و باور به اعتمادپذیری قوه باورساز الف- مثلاً حس قابل اعتماد است- را «ب» بنامیم، در این صورت در معرفت عقلانی با حداقل دو مرحله



مواجه هستیم:

مرحله اول: «الف» یک باور موجه است؛ چون از فضیلت معرفتی حاصل شده است. باورهای حاصل از فضائل معرفتی، موجه است؛ چون فرآیندهای قابل اعتماد باورسازند و باور به اعتمادپذیری این فضائل، یک باور پایه به لحاظ رتبی است (باور «ب»).  
مرحله دوم: با استفاده از استدلال یا اثبات علمی «الف»، می‌توان حکم کرد که باور به «ب» از توجیه بیشتری برخوردار است (پذیرش KR و قبول دور غیر باطل).

بنابراین پذیرش اصل KR و عدم پذیرش آن، با توجه به دو سطح معرفتی صورت گرفته و می‌توان آن را قابل قبول دانست. اما در خصوص موفقیت سوسا در پاسخ‌گویی به این معضل معرفت‌شناسی باید به این نکته توجه داشته باشیم که در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور سوسا، تبیین دقیقی از باور پایه رتبی صورت نگرفته است. این رویکرد باید به دقت بیان کند که چرا باور به قابل اعتماد بودن قوای باورساز ما، باور پایه به لحاظ رتبی است. باور پایه به طور معمول در معرفت‌شناسی‌های معتقد به باور پایه، عبارت است از باورهایی که از هیچ باور دیگری استنتاج نمی‌شود؛ در حالی که در معرفت‌شناسی سوسا معیار متفاوتی برای باور پایه در نظر گرفته شده است. به نظر می‌رسد این معیار در حکم یک اصل موضوعه در این معرفت‌شناسی محسوب شود که با تبیین‌های بعدی مانند انسجام شبکه‌ای تأیید و تقویت می‌شود. نکته دیگر اینکه مسئله معرفت آسان در مرتبه معرفت حیوانی حل نشده است؛ زیرا اگرچه در این سطح از معرفت، مسئله دور قابل طرح نیست، اما آسان‌گیری در تحلیل معرفت همچنان به قوت خود باقی است.

### منابع و مأخذ

- 1- Alston, William P; "Epistemic Circularity"; Philosophy and Phenomenological Research, Vol.47, No.1, pp.1-30, Sep, 1986.
- 2- Bonjour, laurence; **Classic problems and contemporary responses**; 2nd ed, New York: Rowman & Littlefield Publishers, pp.26-32, Inc 1943.
- 3- Cohn, Stewart;" Basic knowledge And the problem of easy knowledge"; philosophy and phenomenological research, Vol.65, No 2, pp.309-329, 2002.

- 4- Cohn, Stewart; "why basic knowledge is easy knowledge"; Philosophy and Phenomenological Research, Vol. LXX, No 2, pp.417-429, (March 2005).
- 5- Sosa, Ernest; **Reflective knowledge**; New York: Oxford university press, 2009.
- 6- Sosa, Ernest; **A Virtue epistemology**; New York: Oxford university press, 2007.
- 7- Sosa, Ernest; **knowing full well**; Princeton and Oxford: Princeton university press, 2011
- 8- Moor, G.E; "A defence of common sense"; philosophical papers, London: Allen & Unwin, 1959.
- 9- Markus, Lammenranta; "Epistemic circularity"; [online] internet encyclopedia of philosophy, Available: <http://www.iep.utm.edu>, May 20, 2012.

